



از خود گرفتند و مانع ایجاد شدن شاخه مستحکم و تنومندی از خوانندگان شدند. با مرور آثار پرفروش يك قرن گذشته در جهان می‌بینیم که نویسندگان جنایی‌نویس و پلیسی‌نویس حتی از شکسپیر اقبال بیشتری کسب کرده‌اند و توانسته‌اند اعداد و رقم‌های شگفت‌انگیزی از خود به‌جا بگذارند که نتیجه آن به وجود آمدن جریانی بزرگ از مخاطبان آثار داستانی باشد درحالی‌که در ایران سلیقه رایج و جاری نشر به جریان روشنفکری نزدیک است، حتی رسانه‌ها نیز در این بین با دامن زدن به این نگاه و عامه‌پسند و زرد معرفی کردن آثاری از این دست مانع نزدیک شدن مخاطب به این گونه شدند و خواسته یا ناخواسته زمینه‌از بین رفتن نویسندگانی که در این ژانر می‌نوشتند، شدند. این فقر و خلأ در ادبیات داستانی مکتوب، خود را در سینما و تلویزیون نیز نشان می‌دهد و می‌بینیم که با آثار ضعیف و حتی نازل‌تر از این حد در ژانر پلیسی روبه‌رو هستیم که توانایی جذب مخاطب ندارد در حالی که اقتباس‌های مختلف و گوناگون از داستان‌های شرلوک هولمز همچنان پرفروش و مورد توجه مخاطبان سراسر جهان است.

شاید حمایت از این گونه آثار در روزگاری که میزان مطالعه روزبه‌روز در جامعه ما در حال افول است، بتواند زمینه‌آشتی مخاطب ایرانی با کتاب و مطالعه را فراهم کند که برای این موضوع نیاز است تا رسانه‌ها، ناشران و نهادهای فرهنگی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند برای این موضوع فکری کنند و زمینه را برای خلق چنین آثاری فراهم کنند، آثاری که از نوجوان تا پیر می‌توانند با آنها ارتباط برقرار کنند و از خواندنشان لذت ببرند. علاوه بر این، داستان‌ها و رمان‌های نوشته شده در این ژانر به دلیل درونمایه‌های معمایی و جنایی که کمتر بار ایدئولوژیک و حتی فلسفی دارند (هرچند اومبرتو اکو فیلسوفی است که در این ژانر داستان نوشته است) ارتباط ذهنی مخاطب را با داستان راحت‌تر می‌کنند و زمینه را برای ورود به جهان داستان‌های دیگر که محتوای سنگین‌تری دارد، فراهم می‌کنند.

شاید حالا که در هفته نیروی انتظامی هستیم بتوان انتظار داشت که يك نهاد انتظامی با حمایت از چنین آثاری زمینه‌رشد فرهنگی جامعه را دامن بزند، هرچند ممکن است ماموریت این دستگاه نباشد، ولی بتواند به ذهن نویسنده و مخاطب جرقه‌ای بزند. [۱]

وقتی قاسم هاشمی‌نژاد در سال‌های میانی دهه ۵۰ «فیل در تاریکی» را نوشت و مورد بی‌توجهی قرار گرفت، بسیاری فکر نمی‌کردند که این بی‌توجهی به جایی برسد که امروز در آخرین ماه‌های قرن جاری همچنان این گونه داستانی مورد بی‌توجهی باشد و کسی سراغ‌شان نرود. منظورم ژانر رمان‌های پلیسی است؛

گونه‌ای که پرفروش‌ترین آثار ادبی جهان در آن نوشته شده و مخاطبان بسیاری دارد اما در ایران از ابتدا با نگاه تحقیر به آن نگریسته شده است؛ نگاهی که از سوی جریان روشنفکری فرم‌گرا به دل مخاطب راه پیدا کرده و آنها نیز به جای یافتن عوامل سرگرم‌کننده در داستان‌ها دنبال ردپای رفتارهای فرمی روشنفکرمانا هستند.

می‌توان امتحان کرد و سراغ قشر کتابخوان جامعه رفت و از آنها درباره این ژانر سؤال کنیم و ببینیم چه کتابی در این حوزه می‌شناسند. این نبود آثار یا کمبود آثار ریشه در سلیقه‌ای دارد که بالاتر گفته شد و مخاطب نیز مطالبه نکرده، زیرا جریان روشنفکری و در دنباله آنها جریان چپ ادبی ایران این نوع داستان را تقبیح کرده‌اند. جریان روشنفکری که اصالت را به فرم دادند و جریان چپ هم هر اثری که خدمتی به توده جامعه نکند را فاقد اصالت دانستند، سبب شد امروز که بیش از صدسال از عمر داستان ایرانی می‌گذرد با تکه آثار پلیسی روبه‌رو باشیم که بسیاری از آنها نیز به فراموشی سپرده شده است.

این در حالی است که آثار این ژانر کارکردها و مزایای بسیاری دارد که شاید اگر جریان روشنفکری و حتی جریان منتسب به چپ بر آنها وقوف داشتند هیچ‌گاه مانع رشد و ریشه دادن آن نمی‌شدند! اولین کارکردی که این قبیل آثار دارد آن است که می‌تواند به پویایی بازار کتاب و همچنین افزایش جمعیت خوانندگان آثار دامن بزند، در حالی که آثار مضمون‌زده چپ و فرم‌زده روشنفکری چنین توانایی و ظرفیتی ندارد و نمی‌تواند زمینه جذب مخاطب عمومی را به داستان‌ها و کتاب‌ها فراهم کند. نکته بعدی این است که اگر مخاطب به خواندن ترغیب و علاقه‌مند شود حتماً سراغ آثار آنها که معمولاً در اکثریت نیستند نیز می‌رود، ولی آنها با خشکاندن این جریان نه تنها کمکی به خودشان نکردند، بلکه شانس خوانده شدن را نیز

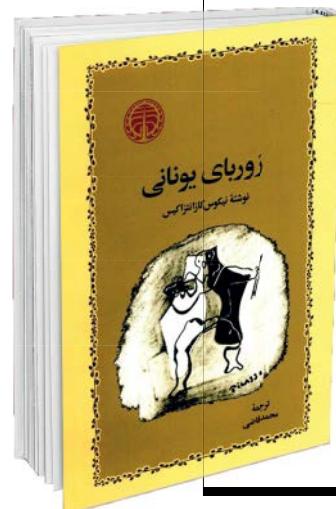


حسام آزنودی

دبیر قفسه



شاید حمایت از این‌گونه آثار در روزگاری که میزان مطالعه روزبه‌روز در جامعه ما در حال افول است بتواند زمینه‌آشتی مخاطب ایرانی با کتاب و مطالعه را فراهم کند



در جست‌وجوی معنا

زوربای یونانی داستانی است نوشته نیکوس کاوانتزاکیس، نویسنده یونانی که اولین بار در سال ۱۹۴۶ منتشر شد. از

مرتضی صالح‌آبادی

نویسنده

کتاب زوربای یونانی تاکنون يك اقتباس سینمایی در سال ۱۹۶۴ با همین نام و يك نمایش موزیکال با نام زوربا در سال ۱۹۴۸ ساخته شده است. مردی جوان که ذهن خود را درگیر مباحث فلسفی کرده و به دنبال معنای زندگی است، پس از جدایی از رفیق قدیمی‌اش تصمیم می‌گیرد که برای مدتی از شهر محل سکونتش فاصله بگیرد. او به شهری به نام کرت می‌رود و با مردی ۶۰ ساله به نام زوربا آشنا می‌شود. زوربا دمدمی‌مزاج و گاهی بی‌حیاست اما خلوص و یکرنگی‌اش جذاب است. شاید از همین رومرد جوان که به دنبال استخراج زغال سنگ از يك معدن است، زوربا را به عنوان میانشرش انتخاب می‌کند. بخش زیادی از داستان درباره خاطرات زوربا و تجربیات او در طول زندگی‌اش است اما چیزی که زوربا را در مقایسه با بقیه متفاوت می‌کند، جهان‌بینی خیام‌وارش نسبت به زندگی و بالا و پایین روزگار است. زوربا داستان شخصیت است؛ شخصیتی که به شکل عجیبی جسور و بی‌پرواست و عمرش را چنان سپری کرده که گویی هر لحظه احتمال می‌داده که دیگر دنیا را نمی‌بیند و این نگرش، او را به لذت بردن از زمان حال مشتاق کرده است. او سر راه يك انسان دیگر قرار می‌گیرد که به او ارباب می‌گوید اما با رفتار و کردارش باعث می‌شود تا ارباب مثل يك مرید، تحت تأثیر او قرار بگیرد.

ارباب که راوی داستان است، غرق در انبوهی از پرسش‌های فلسفی، ناآهان بازوربای نابغه، رودرو می‌شود. زوربا، شور و شوقی واقعی به زندگی دارد و فکر و روحش از هرگونه تعصبی عاری است گرچه خودش عاری از عیب نیست. او به ریش همه اندیشه‌ها و باورهای رایج جامعه یونانی می‌خندد، گاه گستاخ می‌شود اما با این همه، یکرنگ و ماجراجوست. زوربا به راوی داستان، درس زندگی می‌دهد، امتیاز او چیزی نیست به جز لذت بردن از زندگی آن‌طور که خودش اعتقاد دارد. معصومیت کودکانه‌اش باعث شده است که او فارغ از قواعد عرفی روزمره، خلاقانه و فراسوی نيك و بد عمل کند. زوربا حتی اگر سؤالات بزرگ و فلسفی هم بپرسد و

این پرسش‌ها آزارش دهد، به جز لحظه‌ای بر آنان درنگ نمی‌کند. زوربا همه‌لذا را مقدس می‌شمارد و به تعبیری از خوردن هم عملی معنوی می‌سازد و خوراک را تبدیل به شور و سرمستی می‌کند. زوربا از تجربه کردن و سفر و خطر و پیگردان نیست و اگر در این بین به مصیبتی هم دچار شود، گردن می‌نهد و باز طلب عمر بیشتر می‌کند. زوربا زندگی را تمام و کمال می‌خواهد و سرانجام به مرگش به مخاطب تلنگری می‌زند تا زندگی را شجاعانه‌تر دریا بد. [۲]